

## دفاع سقراط

ترجمه بقلم آقای عبدالحسین زرین کوب

من همیشه رفتاری را که سقراط، پس از آنکه او را به‌جا که حاضر آوردند، پیش گرفت به‌شابه شایسته ترین نکاتی که باید بخاطر داشت تلقی کرده‌ام و این امر نه بخاطر دفاعی است که از خویشن در برابر داوران کرد بلکه بجهت افکار و عقایدی است که او در باب فنا و انحلال وجود خویش بیان نمود.

زیرا هر چند بسیارند کسانی که درین باب نوشته‌اند و همه نیز درباره جرات و جسارتی که وی با آن بر سر جمع سخن راند متفق هستند و تردیدی باقی نمی‌ماند که سقراط در واقع چنان سخنانی گفته است - ممدلک اینکه او با نهایت یقین معتقد بود که در چنین موسمی از عمر، مرک برای او از زندگی شایسته‌تر و سزاوارتر است هیچکدام از آن نوشته‌ها با چنین روشنی بیان نشده است و ازین روشاید رفعت اسلوب و جرات بیان اولامحاله دور از احتیاط و اندکی ناروا بنظر برسد.

اما از گفته هر موجدس (۱) پسر هیپونیکوس (۲) که دوست محرم و نزدیک سقراط بود و از اوست که ما اینداستانهارا در باب سقراط شنیده‌ایم بقدر کفایت چنین برمی‌آید که فخرامت بیان سقراط کاملاً با عقاید و عواطف او مناسبت و سازگاری داشته است.

زیرا چنانکه وی نقل میکند، وقتی ملاحظه کرد که سقراط در هر باب دیگر جز موضوع مها که خویش سخن میگوید از او پرسید که آیا لازم نیست خود را برای دفاع از خویش آماده نماید؟ وی گفت «چه میگوئی؟ هر موجدس عزیز، گمان میکنی که من همه عمر راجز برای همین موضوع بکار دیگر صرف کرده‌ام؟» و چون هر موجدس درخواست که وی خود درین باب بیشتر سخن بگوید، چنین گفت که: من در همه عمر پیوسته کوشیده‌ام که هرگز کاری ناروا نکنم و گمان میکنم که همین بهترین و ارجمندترین حجت و گواه من برای دفاع از خویشن باشد.

هر موجدس گفت: مگر ندیده‌ای که در آتن بیشتر اوقات داوران تحت تأثیر سخنجوری واقع میشوند و کسانی رامحکوم بمرک میکنند که مستوجب آن نیستند و هم گاهی چنان از شکایت مهیج یا بیان دلنشین کسانی که در پیشگاه آنان بدفاع از گنه کاران بر میخیزند متأثر میشوند که مجرمان را یکسره تبرئه می‌نمایند؟

سقراط گفت: میدانم، و تا کنون دوبار درصدد برآمده‌ام که خود را برای دفاع در پیشگاه داوران آماده کنم اما فرشته من همواره مرا از این کار باز داشته است. چون هر موجدس درین باب شگفتی فرانمود، سقراط چنین گفت:

هر موجدی عزیز آیا این امر بنظر توشکفت انگیز می آید که خداوند امروز را برای مردن من از هر وقت دیگر مناسب تر دانسته باشد؟ نمیدانی که من تا اکنون هرگز گمان نکرده ام که کسی درست تر و حتی شادمانه تر از من در دنیا زندگی کرده باشد و این عقیده را سخنی که بقدر و بهای خوبیشتن داشته ام از آنجا برخاسته است که واقفانه یقین داشته ام برایشکه وظایف

و تکالیف خود را هم نسبت بخدایان و هم نسبت به مردم بخوبی انجام داده ام و همیشه نیز دیده ام کسانی که با من معاشرت داشته اند در حق من همین گمان را برده اند و همین اندیشه را داشته اند.

اما اکنون ، ای هر موجدی عزیز ، اگر عمرم درازتر گردد و بسنین پیری برسم ضعیف و شکستگی دوران پیری را که میتواند از من باز دارد و بگرداند؟ بینانیم تیرگی خواهد یافت و شنوائی گرانی خواهد گرفت . کمتر خواهم توانست چیزی فراگیرم و بیشتر دستخوش فراموشی خواهم گردید . آنگاه چون تیرگی و تباهی روزگار خوبش را حس کنم ورنج و ناخرسندی آنرا همواره تحمل کنم از زندگی چه تمتع توانم برد ؟

پس از آن سقراط سخن خود را دنبال کرد و گفت شاید خداوند نیز از نیکی و مهربانی خویش نه فقط مقدر کرده باشد زندگی من درین هنگام که بنظر من مناسب ترین موقع میرسد پایان آید بلکه نیز این گونه که زندگی من بسر می رسد شاید سزاوارترین گونه ها باشد . زیرا اگر چه امروز مرا محکوم میکنند اما کسانی که اجرای



مجسمه سقراط

آن حکم را برعهده دارند بمن اجازه می دهند که آنچه را آسان ترین مرگ ها گمان میبرند اختیار کن و بدینگونه از آن لحظه های انتظار که مایه دلواپسی و نگرانی دوستان می باشد و جان محض را نیز از درد ورنج بلب می آورد معاف و آزاد داشته باشند. و وقتی انسان هیچ خاطره نامطلوب و هیچ اندیشه دردناک در ذهن کسانی که حاضرند باقی نمی گذارد و در همان حال

که بدن از سلامت و نشاط بهره دارد و روح هنوز لطف و نیروی خوبی را از دست نداده است جان میدهد در چنان حالی، ای هر موجد عزیز کیست که بگوید اینگونه مردن از هر گونه دیگری بیشتر دوست داشتنی و آرزو کردنی نیست؟

آنکاه سقراط سخنان خود را چنین دنبال کرد که وقتی ما در باره فرار از زندان اندیشه میکردیم و برای انجام این مقصود تمام وسایل را جستجو مینمودیم بیهوده نبود که خدایان بنا دلائل موجه با آن مخالفت میورزیدند، زیرا اگر اندیشه ما اکنون با انجام رسیده بود بجای آنکه زندگی من بدینگونه که اکنون تمام میشود بیابان برسد فقط این بهره را داشتم که میبایست به بینم بر اثر رنج بیماری یا مصائب پیری عمرم بیابان میرسد و در هنگامی که تمام بلاها و آلام درد انگیز بمراسان هجوم میآورند از هر گونه مسرتی که موجت کاستن یافرو نشانند آن آلام باشد محروم باشم.

اما ای هر موجد گمان مکن که آرزوی مرگ بیش از هر آرزوی دیگر در من تأثیر و نفوذ کرده است، یا آنکه من مردن بدست ایشان رامشتاق و طالم، لیکن اگر چند وقتی از خویشتن سخن میگویم و آنچه را از جانب خدایان و مردمان مستوجب آنم بیان میکنم داوران من از سخنانم آزرده و ملول میشوند با اینهمه دوست تر دارم که تسلیم مرگ گردم تا آنکه بخواری و پستی برای دوام عمر خویشتن در برابر آنها تضرع و الحاح نمایم و رنجها و بلاهایی بخاطر آن بخویشتن جلب کنم که خیلی سخت تر و بزرگتر از مصائبی میباشد که اکنون بر آنها اعتراض دارم.

سقراط بدین شیوه به هر موجدش و دیگران پاسخ داد و چون دشمنانش او را متهم کرده بودند که بخدایانی که مردم شهر پرستش میکنند ایمان ندارد و میخواهد مردم را بخدایان تازه ای دعوت کند و نیز بروتهمت نهاده بودند که جوانان را فاسد و گمراه کرده است ازین رو چنانکه هر موجدش روایت کرده است در پیشگاه داوران سخن راند که:

ای داوران آنچه بیشتر مایه شگفتی من گشته است آنستکه ملیتوس (۱) برای بیشتر دکار خود حجت میآورد که سقراط خدایان شهر را نیایش نمیکند، زیرا این نکته را که من در اعیاد و مراسم معین در عبادتگاه های عمومی فدیها و قربان ها بخدایان تقدیم میبرم همه میدانند و ملیتوس نیز اگر انصاف و وجدان داشته باشد ممکن است این را بپنداند. این دعوی نیز که چون من غالباً گفته ام «آواز خدائی مرا از آنچه مصلحت است واقف میکند» خیال داشته ام مردم را بخدایان تازه دعوت کنم حجت متقن تر و دلائل روشن تری ندارد. زیرا کسانی هم که از آواز پرندگان یا گفتار آدمیان فال و زجر میگیرند حدس و فراست خود را جز بر آوازا متکی نمیکند.

در میان شما کیست که شك کند که رعد و تندر آواز در میدهد و یا آواز آن در تفال و تطیر درجه اول اهمیت را ندارد؛ مگر غیب گوی پیشی (۲) نیز، از روی سه پایه ای که بر آن نشسته است فرمان و اراده خدایا بوسیله آواز اعلام نمیکند؛ درین باب نیز که خداوند از آینه و قوف دارد و هر که را بخواهد از آن آگاه میکند من تنها کسی نیستم که چنین اندیشه و سخنی

داشته باشم. دیگران هم درین باره مانند من میانداشند و مانند من سخن میگویند. لیکن این مایه تفاوت هست که آنها بر آن الهامات نام فال و زجر و مجزه و حدس می نهند و من برعکس آن را آیتی خدائی میخوانم و گمان میکنم وقتی این نام را بر آن می نهیم از کسانی که قدرت خدایان را به آواز پرندگان و مرغان نسبت میکنند نه همان درست تر سخن بنده ام بلکه سختم بادین و پارسائی نیز سازگارتر است، و دلیل آنکه من بخدایان دروغ نمی بندهم آنستکه من بسا که اندر زها و رهنمائی های ایزدی را با دوستان و یاران خویش در میان نهاده ام و تاکنون نیز هرگز سخنانم دروغ در نیامده است.

این سخنان در میان داوران بانگ و ولوله در افکنند. بعضی سخنان او را باور نمی کردند و بعضی از اینکه خدایان بسقراط پیش از آنها عنایت داشته باشند بروی رشک میبردند. بنا بگفته هر موجد سقراط در اینجا سخنان خود را چنین دنبال کرد: اکنون گوش فرا دارید و سخنی شگفت تر بشنوید تا کسانی از شما که بر من از لطف و عنایتی که خدایان در حق من دارند رشک میبرند بیشتر دستخوش شک و تردید گردند. روزی که خیرفون (۱) در باب من از غیگیومی معبد دلف (۲) سؤال کرد، آپولو در جائسی که بسیاری مردم حاضر بودند جواب داد که هیچکس آزاده تر، درست تر و خردمندتر از سقراط نیست.

شنیدن این سخن بانگ اعتراض در میان داوران بر آمد و فزون تر گشت، اما سقراط چنانکه هر موجد است سخن خویش را چنین دنبال کرد:

با اینهمه خداوند در باره لیگورک (۳) قانونگذار لاسه دمونی ها (۴) سخنانی بزرگتر گفته است. گویند که وقتی او بمباد تگناه در آمد خداوند بدو خطاب کرد: «از خود میپرسم که باید ترا خدا خواند یا انسان؟» لیکن آپولو مرا بخدایان مانند نکرده است فقط از سایر مردم برتر نهاده است. معذک شما گفته خداوند را بی هیچ حاجتی نپذیرید بلکه آنچه را در باره من گفته است بکابک بیازمائید.

اکنون بگوئید که راهی شناسید که کمتر از من مطیع شهوات باشد و یا از من آزاده تر باشد و از هیچکس نه هدیه قبول کند و نه مزد بپذیرد؟ که رامیتوانید شایسته تر از کسی بشمرید که او از سر نوشت خویش چنان راضی باشد که هرگز حاجت بچیزی که بدیگران دارد نداشته باشد؟ لیکن در باره صفت خردمند آیا از روی عدل و انصاف ممکن است این صفت را از کسی مانند من که تا زبان خلق را دانسته ام دمی از جستن و آموختن نیاسوده ام دریغ داشت؟ و دلیل اینکه من درین راه رنج بیهوده نبرده ام آیا همین نکته کافی نیست که بسیاری از همشهریان من که شیفته فضیلت هستند و حتی بسیاری از بیگانگان نیز صحبت و مجالست مرا بر هر کار دیگر ترجیح می نهند؟

۱- Chaerephon ۲- Delphes یا Delphos معبدیست منسوب به Apollon (Apollo) خدای نور و خدای صنایع و فنون واقع در پای کوه پارناس. آپولو اراده خود را از زبان کاهنه ای پیتی نام بردم می رسانید. پیتی در برابر گودالی روی سه پایه ای می نشست و بخارهای گوگردی که از آن گودال بر می آمد او را بحال اغما و هذیان می انداخت و سخنان مقطع و نارسا و غالباً نامفهوم او را کاهنان اراده خداوند و الهام آپولو تلقی میکردند و برای زوار معبد که جهت استخراج و تقابل می آمدند بمبارت های دوپهلو توجیه میکردند. ۳- Lycurgus ۴- منسوبین به لاسه- دمون Lacédémone نام دیگر اسپارت که مرکز ولایت لاکونی و از بلاد معروف یونان قدیم است.